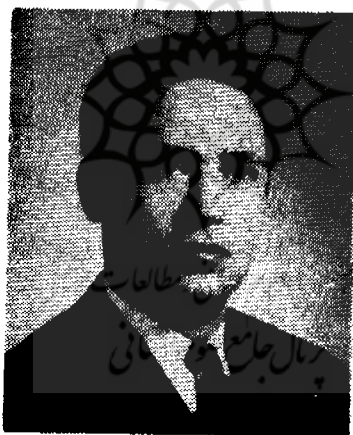


عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۹۷)

مبارزات نژادی بین ایرانیان و ترکان



باورود غلامان ترك در دستگامهای دولتی و نفوذ و تسلط آنان بر امور و آزار و ایدائی كه نسبت به مردم در بغداد و سایر نواحی اسلامی و در خراسان از اواخر قرن چهارم رو امیداشتند . كشاكش بین دو عنصر ایرانی و عربی با آنان آغاز شد و در آثار ادبی مسلمانان از قرن چهارم به بعد منعكس گردید ، انعكاس این وضع از آن روزگار در شعر و نثر عربی آغاز شد كه ترکان در بغداد شروع

بقتل و آزار و سیطره و تسلط عجیب خود کردند . در همین اوان است که جاحظ رساله معروف خود را در ذکر مناقب ترك بدستور فتح بن خاقان التركي نوشت تا مگر دلایل و شواهدی برای تفضل ترك بر عجم و عرب فراهم آید، لیکن این مجاهدت بهیچ روی مانع آن نشد که هر دو نژاد مذکور به ذکر مساوی ترکان مبادرت جویند و قطعاتی در هجو و بیان مثالب آن قوم پدید آورند و این قول د عبل خزاعی را میتوان نمونه‌یی از افکار مردم درباره این غلامان دانست لقد ضاع امر الناس حیث یسوسهم - وصیف و اشناس و قد عظم الخطب و یا این دوبیت نشانه‌یی است از تآثر مردم در سخت‌گیری امیران ترك .

نسبت به خلفا .

بین وصیف و بغا

خلیفه فی ققص

کما یقول البغا

بقول ماقالاله

بر اثر همین فکر است که مسلمانان به جعل احادیثی درباره ترکان و ذم آنان کردند . بطور مثال حدیثی از ابن العباس و حدیث دیگری از ابی هریره را میتوان نام برد (۱) شدت مبارزه نژادی ایرانیان با ترکان در حماسه های ملی قرن چهارم و آغاز قرن پنجم آشکار است . چنانکه در کمتر موردی است که سخن ترکان بمیان آید و از آنان به نحوی که از دیوان و دیوپرستان و سحره و جادوان سخن میرود یاد نشده باشد، بخصوص در گشتاسپنامه دقیقی و شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی شاعر حماسه سرای ملی ایران . در کتابهای تاریخ هر گاه که مورخی غیر درباری سخن از غلبه غلامان ترك بمیان آورده آنرا با تأثیر و تاسف بیان داشته است ، بطور مثال در تاریخ سیستان بعد از

۱- این دو حدیث در تاریخ ادبیات ایران تالیف استاد دکتر ذبیح الله صفا جلد اول

ذکر غلبه سلطان محمود برخلف بن احمد چنین آمده است : (و چون بر مشبر اسلام بنام ترکان خطبه کردند . ابتداء محنت سیستان آن روز بود و سیستان را هنوز هیچ آسیبی نرسیده بود تا این وقت ... که امیرخلف را از سیستان ببردند بخلاف که مردمان برو کردند تادیدند آنچه دیدند و هنوز می بینند) (۲) یکی از نتایج تسلط غلامان ترك بر افتادن خاندانهای قدیم ایرانی بود ، چنانکه دیدیم غزنویان به تنهایی تمام خاندانهای مشرق از قبیل صفاریان (۳) و فریغولیان و خوار زمشاهیان و امیران چغانی و غیره را از میان برداشتند و غلامان قدرت یافته ترك در دولت آل بویه (دیلمیان) آنها را به نهایت ضعف دچار ساختند و مستعد فنا و اضمحلال کردند . اثر دیگر غلامان در حکومت های اسلامی و ایران آن بود که اینان بر اثر طمع شدید به جمع آوری زروسیم و مال بطور دائم در حال مصادره اموال مردم بودند و حتی به تهمت هایی از قبیل تهمت (بددینی) آنان را و ادار به تسلیم اموال خود میکردند . نتیجه این امر آن شد که اعتماد مردم از دولتها سلب شود و فساد و سوء رفتار زورمندان بر عامه مردم فزونی گیرد و توجه به علم و ورع در مشاغل از دستگاههای حکام و امیران رخت بر بندد . (۴)

اوضاع سیاسی مرکز و مغرب ایران در اوایل قرن پنجم هجری

محمود غزنوی سلطان مقتدر مشرق ایران در این هنگام نه فقط در

۲- تاریخ سیستان صفحه ۳۵۴

۳- طبق اقوال نویسندگان ، سلطان محمود خلف بن احمد صفاری را بعلت اینکه وی را سلطان خوانده و از این راه جلب رضایت خاطرش را کرده بود بخشید و از قتل وی درگذشت و اوبقیه عمرش را در خدمت محمود به سمت امیری اصطبل بسربرد .

۴- تاریخ ادبیات ایران تالیف استاد دکتر ذبیح الله صفا جلد اول صفحه ۲۲۹

هندوستان بلکه در ایران نیز قلمرو حکومت خود را توسعه داده بود، در سال ۴۰۱ هجری سپاهیانش پس از پیکارهای طولانی از طرف غزنه با حیلۀ رزمی (جنگ و گریز فرار تصنعی و حمله مجدد) منطقه کوهستانی صعب الوصول طایفه کافر قطاع الطریق وحشت آور غور را (واقع در جنوب شرقی هرات که مورد نزاع دو قبیله از آنان بود به تصرف در آوردند و رئیس ایشان آهنگر معروف به ابن سوری را اسیر کردند، اما آهنگر در زندان خود را مسموم ساخت. (۱) در سالهای بعد نیز فرمانروای قصدار در سرزمین توران واقع در شرق مکران که کوشیده بود با کمک قراخانیان (ظاهراً از راه سیستان) به هرات حمله کند به اطاعت محمود در آمد (۲) سرانجام در سال ۴۰۹ هجری محمود غزنوی به جنگ افاغنه کافر برخاست و در این اقدامات، خطرناکترین سرزمین دست نخورده به جنگ فرمانروای ترک افتاد و در سایه آن نیز راه نفوذ مذهب اسلام به تدریج به منطقه کوهستانی هموار گشت و تازه از این زمان به بعد رفته رفته به کندی در مناطق کوهستانی شرقی ایران پیروانی برای قرآن به وجود آمد و دامنهٔ آن بجانب مشرق مثلاً در غورستان واقع در جنوب هندو کش کشیده شد.

در این موقع دوباره محمود غزنوی فرصت یافت حملات مجددی به هندوستان بنماید (۴۰۴ و ۴۰۶ و ۴۰۷ هجری) علاوه بر آن محمود در پیکار با خوارزمیان که به رهبری و تحریک مشتی از امیران خویش، شاه خوارزم (خوارزمشاه ابوالعباس مأمون دوم) یعنی داماد سلطان محمود را به سبب

۱ - زین الاخبار گردیزی صفحه ۷۱ - ترجمه تاریخ یمنی صفحه ۳۲۴ - ۴۲۳

۲ - ترجمه تاریخ یمنی صفحه ۳۳۷ - ۳۳۵ و کامل این اثر جلد نهم صفحه

آنکه میخواست نام پدر زن خود را در خطبه وارد کند کشته بودند، پس از چند پیکار مقدماتی در جنگی دشوار بر آنان غلبه یافت و جز معدودی از ایشان دیگران را به قتل رسانید (۱۲ شوال سال ۴۰۷) هجری در نتیجه، سرزمین مزبور (خوارزم و اورگیج در پنجم صفر سال ۴۰۸ هجری برای همیشه استقلال خود را از دست داد و به اطاعت یکی از بیگ‌های فرمانروای مقتدر غزنوی به نام التونتاش که عنوان (حاجب) داشت در آمد و با این اقدام کوششهای استقلال طلبانه آن سرکوب شد (۳) در آن هنگام که شهرت محمود زوزبروز به طوری افزایش می‌یافت که چینیان و اوغورها سفیرانی به دربار او فرستادند (۴۱۵ - ۴۱۸ هجری) (۴) در مغرب ایران میان آل بویه (دیلمیان) دشمنی و نفاقی که در نتیجه تقسیم‌بندی بهاءالدوله بطور قطع و یقین پیش بینی میشد آغاز گردید. همانطور که در ورقهای گذشته نوشته شد بهاءالدوله دیلمی سرانجام پس از سلطنت ۲۴ ساله تقریباً در ۴۳ سالگی بمرض صرع درازگان (ارجان) درگذشت و میراث خود را برای سه پسر خویش بدون شرح وا گذاشت پسر اول. ابوشجاع سلطان الدوله. فارس و پسر دوم ابوطاهر جلال الدوله بصره. (کوفه و موصل اندکی قبل از آن باطاعت فاطمیان مصر که بوجود آورنده آن باطنیان ایران بودند و در ورقهای گذشته این تألیف به تفصیل پیرامون آن صحبت شد در آمده بود) و پسر سوم ابوالفواس قوام‌الدوله کرمان رسید گرچه در واقع شمس‌الدوله (پسرفخرالدوله) نتوانست روی مقرر حکومت برادر خویش مجدالدوله را طی حمله‌ای برای همیشه از دستش در آورد لیکن مجدالدوله بقدری ضعیف شده بود که او با اتفاق مادرش با وجود کمک اسپهبد درری از طرف قوای فولاد (پولاد) که از طبقه پائین برخاسته بود محاصره شد. فولاد

۳ - سیاست نامه خواجه نظام الملک صفحه ۲۰۶

۴ - زین‌الخبار گردیزی صفحه ۷۷

کسی بود که مجدالدوله قبلا از واگذاری شهر قزوین بعنوان تیول به وی امتناع کرده بود و از طرف منوچهر پسر کاووس زیاری حمایت میشد و مجدالدوله ناگزیر گشت اصفهال را که تا آنموقع (۳۹۸ هجری) علاءالدوله ابوجعفر بن محمد دشمن زیار معروف به ابن کاکویه پسر عموی مادر فرمانروای ری و نوادهٔ مرزبان دیلمی بر آن حکومت میکرد باین پولاد (فولاد) یاغی واگذار کند ولی بمحض اینکه هم‌پیمان او منوچهر خود را عقب کشید پولاد ناچار به اطاعت مجدالدوله درآمد و در نتیجه ابن کاکویه توانست سرانجام خود را در اصفهان پایدار سازد .

بلافاصله بعد از آنکه در همان سال (۴۰۷ هجری) بویه کرمانی یعنی ابوالفوارس پس از پیشروی غیرمنتظره بسوی شیراز از برادرش سلطان الدوله شکست خورد و از سرزمین اصلی خویش نیز رانده شد . سلطان محمود بالاخره فرصت مطلوب خود را بدست آورد یعنی توانست با پشتیبانی ابوالفوارس که در پناه وی درآمده بود در سرزمین غربی و جنوبی آل بویه (دیلمیان) در ایران مداخله کند در واقع ابوالفوارس آن اندازه قدرت نداشت که بتواند در رأس سپاه غزنوی در کرمان و فارس پابرجا شود (۴۰۸ هجری) ولی نفوس سلطان بزرگ‌ترک (سلطان محمود) بقدر زیادی و با اهمیت بود که سلطان الدوله میبایست سرانجام با استقرار مجدد حکومت ابوالفوارس در کرمان تن در دهد (۱) ولی بعکس کشمکش وی با برادر دیگر یعنی ابوعلی حسن مشرف الدوله در بین‌النهرین تا سال ۴۱۳ هجری ادامه داشت .

آشوبهای داخلی دامنه‌دار دیگری هم که گاهی بجنگهای ملی بطور مثال در سال ۴۱۱ هجری در همدان میان کردها و ترکها منجر میشد بنوبه خود مخالفت

ایرانیان را در مقابل سلطه ترکان منعکس میکردند به تزلزل ارکان حکومت دیلمیان کمک مینمود اما مخالفت کردها تنها با ترکان نبود بلکه برضد دیلمیان نیز طعیان کردند بدین صورت که در جنگ بین صاحب همدان ابوالحسن سماءالدوله از سال ۴۱۲ هجری جانشین پدرش شمشالدوله شده بود و خویشان و پشتیبان وی ابن کاکویه، به این کاکویه پیوستند ابن کاکویه نیز با فرهاد بن مردآویج دیلمی که تا آن زمان تیول دار شمسالدوله در بروجرد بود هم پیمان شده بود ولی پس از پیروزی ایشان کردها دیلمیان را نیز مانند ترکان راندند و با وجود اینکه ابن کاکویه دینور و شاپور خواست را تصرف نمود (۱) به راندن کردها از جوزغان توفیق نیافت.

(۴۱۷ هجری) در بین النهرین نیز میان آل بسویه و ترکها کشمکش سخت در گرفت مقارن با تجلی این حوادث سخت آور در روابط سپاهیان و ملت‌های مختلف و توأم شدن آن با کشمکش‌ها و اختلافاتی که بر سرتاج و تخت میشد سلطانالدوله در ماه شوال سال ۴۱۵ هجری یا شعبان سال ۴۱۶ هجری درگذشت ترک‌هایی که در میان سپاهیان وی بودند با جانشینی برادرش ابوالفوارس در کرمان موافقت کردند، در حالی که وزیرش برای جانشینی پسر وی ابوکالیجار مرزبان عمادالدین تلاش میکرد و سرانجام این وزیر با وجود اینکه میکوشید با حکمران کرمان آشتی کند بقتل رسید. با این حال پسرش ابوالقاسم با ابوکالیجار جوان باتفاق برضد ابوالفوارس قیام کردند و وی را از فارس بیرون راندند، ولی ابوالفوارس توانست حکومت کرمان را محفوظ بدارد، این حقیقت که در واقع نیروی سپاهیان دیلمی عامل موثر و ملاک و میزان فرمانروایی آل بسویه بوده بدینوسیله آشکار گشت که نه تنها اظهار دیلمیان در پسا

(فسا) و شیراز مبنی بر اینکه از ابو کالیجار رضایت ندارد برای کشاندن ابو الفوارس به سرزمین فارس کفایت نمود، ولی باز هم قرارداد آنان دائر بر اینکه حکومت فارس به ابو الفوارس و حکومت خوزستان به ابو کالیجا رمحول گردد دوام بسیار نیافت با وجود اینکه ابو الفوارس سپاهش را باده هزار سرباز کرد تقویت کرد باز در میان بیضا و اصطخر شکست خورد و دوباره به کرمان رانده شد. ابو کالیجار توانست برخلاف میل شیرازیان از سال ۴۱۷ هجری بار دیگر حکومت خود را در فارس مستقر سازد لیکن کوشش وی در راه تسخیر کرمان (۴۱۸ هجری) با عدم موفقیت مواجه گشت زیرا لشکریان وی تاب تحمل گرمای آن سرزمین را نیاورد و هم‌زمان با آن نیز در عقب سروی شورش در منطقه باتلاقی سفلی فرات پیا خاست و او نیز در تحت این شرایط ناگزیر شد که با پرداخت ۲۰ هزار دینار به عموی خویش ابو الفوارس موافقت کند ابو الفوارس هم که بسبب بیرحمی و قساوت منفور بود یکسال بعد در گذشت (ذیقعه سال ۴۱۹ هجری) و مایملک او در کرمان بدون هیچ دشواری بدست برادرزاده اش ابو کالیجار افتاد (۲) اوضاع اصفهان و همدان نیز بهتر از این نبود در این نواحی نیز مجدالدوله و ابن کاکویه (علاءالدوله) ناگزیر شده بودند که در مقابل اسپهبدمازندان (طبرستان) و همچنین در برابر منوچهر پسر قابوس که هر دو بتحریر فرماندهی یاغی یعنی علی بن عمران برانگیخته شده و پس از تصرف همدان اصفهان را محاصره نموده بودند از خود دفاع نمایند تا توانستند بعد از پیکار های طولانی آنها را به عقب برانند (ربیع الاول سال ۴۱۸ هجری) نتیجه آن کشمکش ها این بود که مجدالدوله نا بخردانه از محمود غزنوی استعانت

جست ، محمود غزنوی که بطور آشکار در آرزوی اضمحلال قدرت آل بویه و نفوذ آنان بر روی خلفا بود ، بی درنگ با مساعدت منوچهر به قابوس به سوی جبال پیشروی کرده بود ربیع الثانی سال ۴۲۰ هجری همدان را تصرف نمود و فرمانروای غافلگیر شده بویه را برخلاف عهدی که نموده بود توقیف کرد ، در شهر های همدان و قزوین . ساوه . آبه وری که به تصرف وی در آمده بود گنجینه های بسیاری بدست محمود فرمانروای ترک افتاد و از وی نیز کتابخانه ای با خود همراه برد ، سپس محمود منوچهر بن قابوس و چون اندکی پس از آن منوچهر درگذشت پسر و جانشین او ابو کالیجار انوشیروان را قبل از آنکه وارثت وی را تایید نماید به پرداخت پانصد هزار دینار ناگزیر ساخت و نیز پسر خود مسعود غزنوی را برای تصرف زنجان و ابهر و سپس با وجود قراردادی که با علاءالدوله (ابن کاکویه) منعقد ساخته بود به تصرف اصفهان فرستاد . از آن پس در سراسر جبال بنام ترک بزرگ (محمود غزنوی) خطبه خوانده میشد و مسعود پسرش بجای او و بنام او کشور را اداره میکرد و قیامهای اصفهان و قزوین و نواحی اطراف آن را با شدت عمل جنگی و خون ریزی منکوب میساخت (۱) به استثنای همدان که علاءالدوله پس از فرار موقتی به شوستر سرانجام توانست آنجا را نگاهدارد (۴۲۱ هجری) سراسر جبال بدست سلطان محمود غزنوی افتاد و حکومت آل بویه در مرکز ایران پایان یافت (۲)

بقیه در شماره آینده

۱ - زین الاخبار گردیزی صفحه ۹۰ به بعد کامل این اثر جلد نهم صفحه ۱۲۸

به بعد جوامع الحکایات عوفی صفحه ۲۳۰

۲ - تاریخ ایران در قرن نخستین اسلام تالیف بر تولد اشپولر آلمانی ترجمه دکتر

جواد فلاطوری صفحه ۲۱۲